پیکره
دوره ۱۴، شماره۴۲، زمستان۱۴۰۴ صفحه ۴۵ تا۵۷

مقاله پژوهشی

تحلیل ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزۀ هنر

الهام عبداله‌پور[۱]؛ منصور کوهی رستمی[۲]

۱. دانشجوی دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.
Email: m.rostami@scu.ac.ir.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳،۱۰،۲۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴،۶،۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴،۸،۱۲

چکیده

مقدمه: بررسی ساختار مقالات و نحوۀ سازمان‌دهی محتوای آن‌ها همواره مورد توجه پژوهشگران حوزۀ تحلیل گفتمان و الگوهای نوشتار علمی بوده است؛ زیرا این بررسی‌ها می‌تواند الگوهای نگارشی رایج و ویژگی‌های بلاغی متون علمی را آشکار ساخته و زمینه را برای تحلیل دقیق‌تر بخش‌های مختلف مقاله فراهم کند. از آن‌جا که بخش نتیجه‌گیری مقالات به‌عنوان آخرین بخش، نقش حیاتی در ارائۀ یافته‌ها و دستاوردهای پژوهش ایفا می‌کند، تحلیل ساختاری این بخش و شناسایی الگوهای رایج در آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌تواند به بهبود کیفیت نگارش مقالات پژوهشی کمک کند. در همین راستا پژوهش حاضر با هدف تحلیل ساختاری بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی حوزۀ هنر به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که الگوهای رایج ساختاری و مراحل خاص در بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی حوزۀ هنر کدامند؟ و چگونه این الگوها می‌توانند در ارتقای کیفیت نگارش علمی و راهنمایی پژوهشگران برای بهبود ساختار نتیجه‌گیری مقالات کاربرد داشته باشند.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکردی کمی و کیفی و با استفاده از مدل «سه حرکتی یانگ و الیسون» به تحلیل بخش نتیجه‌گیری ۵۰ مقاله حوزۀ هنر منتشر شده در مجلات معتبر داخلی پرداخته است.

یافته‌ها: تحلیل نوشتاری بخش‌های نتیجه‌گیری نشان داد که در اغلب مقالات، سه حرکت اصلی (خلاصه‌سازی، ارزیابی و استنتاج از پژوهش) به‌کار رفته است. در این میان، حرکت اول و حرکت دوم بیشترین بسامد را داشتند و به‌عنوان حرکت‌های الزامی در ساختار نتیجه‌گیری شناخته می‌شوند. گام‌های اشاره به محدودیت‌ها و پیشنهاد پژوهش‌های آتی به‌مراتب کمتر مشاهده شد و در بسیاری از موارد نادیده گرفته شده بود؛ همچنین، ساختار حرکتی مقالات عمدتاً خطی و پی‌درپی است؛ با این حال، در شماری از مقالات، الگوی چرخه‌ای با بازگشت به حرکت اول یا دوم نیز مشاهده شد که نشان‌دهندۀ انعطاف در سازمان‌دهی متون برخی نویسندگان است.

نتیجه‌گیری: در مجموع، ساختار نتیجه‌گیری در مقالات هنری اگرچه از الگوی سه حرکتی پیروی می‌کند؛ اما در نحوۀ اجرای آن، ویژگی‌هایی خاص دارد از جمله تمرکز بالا بر بازگویی یافته‌ها، تأکید بیشتر بر جنبه‌های مثبت و کمتر بر ابعاد انتقادی یا آینده‌نگر، و غلبه مفاهیم آموزشی- مفهومی بر توصیه‌های راهبردی است. می‌توان این الگو را بازتابی از سنت گفتمانی ویژه در حوزۀ هنر دانست؛ سنتی که بیشتر مبتنی بر تفسیر، تأمل و درک شهودی است.

کلیدواژه

مقالات حوزۀ هنر، ساختار نوشتاری، بخش نتیجه‌گیری، مدل یانگ و آلیسون، تحلیل گفتمان

ارجاع به این مقاله: عبداله‌پور، الهام و کوهی رستمی، منصور. (۱۴۰۴). تحلیل ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزۀ هنر. پیکره، ۱۴(۴۲)، ۴۵-۵۷.

DOI: https://doi.org/10.22055/pyk.2025.20371

©2025 by the Authours.This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license)
https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0

مقدمه و بیان مسئله

بررسی ساختار مقالات و نحوۀ سازمان‌دهی محتوای آن‌ها از دیرباز مورد توجه پژوهشگران حوزۀ تحلیل گفتمان و سبک‌ها و الگوهای نوشتار علمی بوده است. تحلیل ساختاری به بررسی نحوۀ تنظیم و سازمان‌دهی اطلاعات در یک متن علمی می‌پردازد و نشان می‌دهد که هر بخش مقاله دارای الگوهای خاصی از ساختارهای گفتمانی است که اهداف ارتباطی آن بخش را منعکس می‌کند. برای اولین‌بار، جان سوایلز به‌طور خاص به تحلیل ساختار مقالات علمی پرداخت و نشان داد که می‌توان مراحل مختلفی را که نویسنده برای ایجاد چارچوب پژوهشی خود طی می‌کند، بررسی کرد. مطالعات متعددی به بررسی ساختار بخش‌های مختلف مقالات پژوهشی پرداخته‌اند و الگوهای رایج در بخش‌های مختلف (مقدمه، روش، یافته‌ها و بحث) را شناسایی کرده‌اند. با این حال، در مقایسه با سایر بخش‌ها، بخش نتیجه‌گیری کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است؛ این در حالی است که بخش نتیجه‌گیری به‌عنوان آخرین بخش مقاله، نقشی حیاتی در ارائۀ یافته‌ها و دستاوردهای پژوهش ایفا می‌کند و تأثیر بسزایی در برداشت خواننده از پژوهش دارد. به همین دلیل، تحلیل ساختاری بخش نتیجه‌گیری و شناسایی الگوهای رایج در آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌تواند به بهبود کیفیت نگارش مقالات پژوهشی کمک کند. حوزۀ هنر در ایران، با پیشینه‌ای غنی و تنوعی بی‌نظیر، همواره مورد توجه پژوهشگران و علاقه‌مندان بوده است. این پژوهش با هدف تحلیل ساختاری بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی حوزۀ هنر در مجلات معتبر ایران، به شناسایی الگوهای رایج و ارائۀ راهکارهایی برای بهبود نگارش این بخش می‌پردازد. نتایج این پژوهش می‌تواند به نویسندگان، داوران و سردبیران مجلات علمی در حوزۀ هنر کمک کند تا با رعایت اصول نگارش علمی، مقالات پژوهشی خود را به بهترین شکل ممکن ارائه دهند. هدف اصلی این پژوهش تحلیل ساختاری بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی حوزۀ هنر در مجلات معتبر ایران است. در راستای تحقق این هدف، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است که الگوهای رایج ساختاری و مراحل خاص در بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی حوزۀ هنر کدامند؟ و چگونه این الگوها می‌توانند در ارتقای کیفیت نگارش علمی و راهنمایی پژوهشگران برای بهبود ساختار نتیجه‌گیری مقالات کاربرد داشته باشند.

روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی ترکیبی (کمی و کیفی) و به روش تحلیل محتوا انجام شده است و هدف آن تحلیل ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی حوزۀ هنر است. جامعۀ آماری شامل مقالات علمی- پژوهشی منتشر شده به زبان فارسی در نشریات دارای رتبۀ «الف» بر اساس نظام رتبه‌بندی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (عتف) در بازۀ زمانی ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۳ ه.ش بود. نمونه‌گیری به روش هدف‌مند انجام شد و تنها مقالاتی انتخاب شدند که نویسندگان آن‌ها دارای مدرک دکتری بودند تا همگنی و اعتبار داده‌ها افزایش یابد. در نهایت، ۵۰ مقاله به‌عنوان نمونه تحلیل شدند. برای تحلیل، چارچوب ساختار گفتمانی یانگ و آلیسون[1] (۲۰۰۳) که شامل سه حرکت و پنج گام است (جدول ۱)، به‌عنوان الگوی اصلی مورد استفاده قرار گرفت. به‌منظور عملیاتی‌سازی مدل، ابتدا هر بخش «نتیجه‌گیری» به واحدهای معنایی مستقل تقسیم شد؛ این واحدها عموماً جمله یا گروهی از جملات بودند که یک ایدۀ کامل را منتقل می‌کردند؛ سپس هر واحد معنایی بر اساس تعریف عملیاتی هر حرکت و گام، به یکی از مقوله‌های مدل یانگ و آلیسون تخصیص داده شد. فرآیند کدگذاری به‌صورت دستی و توسط پژوهشگران انجام شد. برای افزایش پایایی، برخی از داده‌ها به‌طور تصادفی انتخاب و توسط یک کدگذار دوم مجدداً

کدگذاری شد که نشان دهندهٔ توافق بالا در بین دو کدگذار بود. پس از تکمیل فرآیند کدگذاری، داده‌ها بر اساس سه محور اصلی مورد تحلیل قرار گرفتند. در مرحلهٔ اول، تحلیل فراوانی به‌منظور سنجش میزان حضور هر یک از حرکات و گام‌ها انجام شد و بر مبنای معیار سوئلز[۲] (۱۹۹۰) دسته‌بندی آن‌ها به‌عنوان عناصر «الزامی» یا «اختیاری» صورت گرفت. در مرحلهٔ دوم، با تمرکز بر توالی ظهور حرکات، الگوهای سازمان‌دهی بخش نتیجه‌گیری شناسایی شد و این الگوها از منظر خطی یا چرخه‌ای بودن مورد بررسی قرار گرفتند. در نهایت، تحلیل نقش ارتباطی انجام شد تا مشخص شود هر حرکت چه کارکردی در پیشبرد گفتمان نتیجه‌گیری ایفا می‌کند و تا چه اندازه در فرآیند جمع‌بندی، ارزیابی انتقادی و ترسیم چشم‌اندازهای آتی پژوهش مشارکت دارد. در فرآیند بررسی، همهٔ بخش‌هایی که با عناوین «نتیجه»، «بحث و نتیجه» یا «نتیجه‌گیری» در مقالات آمده بودند، به‌عنوان بخش نتیجه‌گیری تلقی و تحلیل شدند.

جدول ۱. ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات. منبع: یانگ و آلیسون، ۲۰۰۳.

حرکت اول خلاصه‌سازی پژوهش	ارائهٔ خلاصه‌ای جامع از پژوهش که تأکید ویژه‌ای بر یافته‌ها دارد. در این بخش، نویسندگان به مرور کلی پژوهش می‌پردازند که تنها به یافته‌ها محدود نمی‌شود و شامل اهداف، روش‌ها و ارجاعات به مطالعات پیشین نیز می‌شود. معمولاً این حرکت در ابتدای بخش نتیجه‌گیری قرار می‌گیرد و به‌راحتی قابل شناسایی است.
حرکت دوم ارزیابی پژوهش	**گام اول** بیان اهمیت و مزایای پژوهش: برجسته‌سازی مزایای پژوهش **گام دوم** بیان محدودیت‌های پژوهش: بیان محدودیت‌ها و نقاط ضعف مطالعه **گام سوم** ارزیابی روش‌شناسی پژوهش: بررسی روش‌شناسی پژوهش و ارزیابی نقاط قوت و ضعف آن
حرکت سوم استنتاج از پژوهش	**گام اول** پیشنهاد پژوهش‌های بیشتر: ارائهٔ راهنمایی‌های کاربردی برای پژوهش‌های آینده **گام دوم** کاربردهای عملی پژوهش: بررسی کاربردهای عملی پژوهش

پیشینه پژوهش

تلاش‌های قابل توجهی برای بررسی بخش‌های مختلف مقالات (بخش‌های چکیده، مقدمه، روش‌شناسی، یافته‌ها و نتیجه‌گیری) انجام شده است و مطالعات زیادی ساختار نوشتاری این بخش‌ها را بررسی کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، «محضری و مفتون»[۳] (۲۰۰۷) در مطالعه‌ای به بررسی ساختار بخش مقدمه در مقالات پژوهشی به زبان‌های انگلیسی و فارسی پرداخته‌اند و در بخش روش‌شناسی مقالات نیز، «پیکوک»[۴] (۲۰۱۱) ساختار این بخش را در مقالات متعلق به هشت رشتهٔ مختلف مورد تحلیل قرار داده است. همچنین، در مطالعه‌ای مرتبط با حوزهٔ هنر، «عبداله‌پور و کلاه‌کج» (۱۴۰۳) به بررسی ساختار روش‌شناسی مقالات هنری پرداختند. افزون بر این، «گائو و پرامولوسوک»[۵] (۲۰۲۱) ساختار نوشتاری بخش نتایج و بحث را در مقالات مهندسی الکترونیک، تحلیل کردند. یکی از مؤلفه‌های مهم در ارزیابی کیفیت مقالات علمی، ساختار منطقی و منسجم بخش نتیجه‌گیری مقالات است که اولین‌بار «یانگ و آلیسون» در سال (۲۰۰۳) در پژوهشی «مقالات پژوهشی در زبان‌شناسی کاربردی: حرکت از نتایج به سوی نتیجه‌گیری‌ها» ساختارهای متنی بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ زبان‌شناسی کاربردی را مورد

مطالعه قرار داده و پژوهش آن‌ها منجر به ارائهٔ مدلی (جدول ۱) برای ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری شد که نویسندگان و پژوهشگران علاقه‌مند به بررسی ساختار این بخش به وفور از این مدل در پژوهش‌های خود استفاده کرده‌اند؛ از جمله «آمنوای و واناتاروک»[۶] (۲۰۱۳) در پژوهش خود با عنوان «تحلیل مبتنی بر ساختار بخش‌های نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی منتشر شده در مجلات بین‌المللی و تایلندی» ساختار نوشتاری در بخش نتیجه‌گیری مقالات بین‌المللی و تایلندی را بررسی کردند. این پژوهش با رویکردی کمی و کیفی و با استفاده از الگوی نوشتاری یانگ و الیسون به تحلیل مقایسه‌ای بین بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ زبان‌شناسی کاربردی که توسط نویسندگان تایلندی نوشته شده با مقالات همان حوزه در سطح بین‌المللی انجام شد و نویسندگان نشان دادند که همهٔ مقالات هر سه حرکت (خلاصه‌سازی، ارزیابی و استنتاج از پژوهش) مدل مورد استفاده را دارند؛ ولی در فراوانی وقوع آن‌ها تفاوت‌هایی دیده می‌شود. همچنین «عادل و قربانی مقدم»[۷] (۲۰۱۵) در مقالهٔ خود با عنوان «مقایسه ساختار در بخش‌های نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی در روانشناسی، ادبیات فارسی و زبان‌شناسی کاربردی» ساختار نوشتاری در بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ روان‌شناسی، ادبیات فارسی و زبان‌شناسی کاربردی را بررسی کردند. این پژوهشگران نیز با رویکردی کمی و کیفی و با روش تحلیل محتوا از مدل یانگ و الیسون برای بررسی بخش نتیجه‌گیری مقالات سه حوزه استفاده کرده و نشان دادند در حالی که مقالات حوزه‌های روان‌شناسی و زبان‌شناسی کاربردی ساختار نوشتاری مشابهی دارند، مقالات ادبیات فارسی از تنوع بیشتری در ساختار نوشتاری برخوردارند. «مورالس»[۸] در سال (۲۰۱۲) مقاله‌ای با عنوان «نتیجه‌گیری‌ها در مقالات پژوهشی: مطالعه‌ای تطبیقی- بلاغی فیلیپینی- ژاپنی» منتشر کرد که با رویکرد کمی و کیفی ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات فیلیپینی و ژاپنی را بر اساس مدل یانگ و آلیسون و به روش تحلیل محتوا بررسی کرد و نشان داد که سه حرکت مدل مورد نظر با تفاوت وقوع فراوانی در هر دو گروه مقالات وجود دارند و اینکه نویسندگان ژاپنی حرکت اول مدل، یعنی خلاصه‌سازی پژوهش را به‌عنوان حرکت اجباری در نتیجه‌گیری مقالات در نظر گرفته‌اند؛ ولی در مقالات فیلیپینی خلاصه‌سازی جز حرکت اجباری برای نویسندگان این مقالات دیده نشد و به‌صورت اختیاری از این حرکت استفاده نموده‌اند. همچنین «اسلم و محمود»[۹] (۲۰۱۴) هم در پژوهش خود «تحلیل ساختار نوشتاری بخش‌های نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی پاکستانی در علوم طبیعی و اجتماعی» با رویکرد ترکیبی و به روش تحلیل محتوا به شناسایی تفاوت‌های ساختاری در نتیجه‌گیری مقالات این رشته‌ها پرداختند. ابزار پژوهش این نویسندگان بر اساس مدل‌های یانگ و الیسون (۲۰۰۳) و بانتون[۱۰] (۲۰۰۵) بود. یافته‌های این پژوهش نشان داد که ساختار نوشتاری مقالات مورد بررسی تنوع قابل توجهی دارند و نویسندگان پاکستانی با توجه به ویژگی‌های تخصصی هر رشته، الگوهای نوشتاری متفاوتی را به‌کار می‌گیرند. «زارع و ناصری»[۱۱] در سال (۲۰۲۳) پژوهشی با عنوان «کارکردهای بلاغی در بخش نتیجه‌گیری مقالات مروری انگلیسی» پرداختند که هدف آن‌ها از این پژوهش تحلیل ساختار نوشتاری نتیجه‌گیری این نوع مقالات در حوزهٔ زبان‌شناسی و زبان‌شناسی کاربردی بود، این مطالعه با رویکردی کیفی و با روش تحلیل محتوا صورت گرفت. براساس یافته‌های این پژوهش، پنج حرکت شامل «تعیین قلمرو»، «بیان هدف»، «بازسازی ساختار مقاله»، «نتیجه‌گیری و بازتاب‌دهی» و «ارائهٔ پیشنهاد» در بخش نتیجه‌گیری این نوع مقالات مشاهده کردند. پژوهش حاضر با تمرکز بر مقالات حوزهٔ هنر و با بهره‌گیری از مدل یانگ و الیسون، به بررسی ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری پرداخته است؛ حوزه‌ای که در پیشینه‌های پژوهشی پیشین، به‌ویژه در میان آثار مرتبط با علوم انسانی، اجتماعی و زبان‌شناسی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. برخلاف مطالعات پیشین که عمدتاً بر رشته‌هایی مانند زبان‌شناسی کاربردی، روان‌شناسی یا

علوم طبیعی متمرکز بوده‌اند، این پژوهش تلاش می‌کند ساختار نتیجه‌گیری مقالات علمی حوزۀ هنر را به‌طور نظام‌مند بررسی کند. همچنین یافته‌ها با تأکید بر تنوع بالای ساختارهای نوشتاری در این حوزه، چشم‌انداز تازه‌ای نسبت به‌شیوۀ بیان نتایج در مقالات هنری ارائه می‌دهند.

مبانی نظری

در سال‌های اخیر، پژوهشگران با تمرکز بر تحلیل متون و گفتمان‌ها، تلاش کرده‌اند تا ساختارهای نوشتاری و سازمان‌دهی اطلاعات در این متون را شناسایی کنند. یکی از محورهای اصلی این مطالعات، بررسی «حرکت‌های ساختاری» است؛ یعنی الگوها یا واحدهای معنایی که نویسندگان برای انتقال هدف‌های ارتباطی خود به‌کار می‌برند. «تحلیل حرکت»، به‌عنوان یکی از شاخه‌های تحلیل ساختار متنی را نخستین بار سوایلز معرفی کرد. وی این مفهوم را نوعی «رویداد یا فعالیت گفتمانی بسیار ساخت‌یافته» تعریف می‌کند که در بافت نوشتاری یا گفتاری، هدفی ارتباطی یا اجتماعی را دنبال می‌کند. یانگ و آلیسون نیز «حرکت» را به‌عنوان عملکردی کل‌نگر از یک بخش خاص متن معرفی کرده‌اند و بیان می‌کنند که «مراحل» یا گام‌ها، ابزارهای ساختاری خاصی هستند که برای تحقق اهداف حرکت به‌کار می‌روند. به‌طور مشابه، بهاتیا حرکت‌ها را به‌عنوان ابزاری برای تحقق زیرمجموعه‌ای از اهداف ارتباطی در یک ژانر معرفی می‌کند. هر «حرکت» می‌تواند از یک جملۀ کوتاه تا چند پاراگراف طول داشته باشد و اغلب برای بیان هدف اجتماعی نویسنده به گام‌های کوچکتر (مراحل) تقسیم می‌شود. «گام‌ها»، عناصر متنی اختیاری هستند که ممکن است در یک متن حضور داشته یا غایب باشند و می‌توانند به‌صورت فردی یا ترکیبی، یک حرکت را تحقق بخشند. اهمیت تحلیل حرکت در این است که امکان شناسایی مرزهای معنایی و اهداف ارتباطی را فراهم می‌آورد. از این‌رو، این روش به‌عنوان ابزاری کارآمد در مطالعات ژانری، به‌ویژه در تحلیل ساختار مقالات پژوهشی و دیگر متون علمی، جایگاه ویژه‌ای یافته است. مقالات پژوهشی معمولاً از اجزای مشخصی مانند چکیده، مقدمه، مرور ادبیات، روش‌شناسی، یافته‌ها، بحث، نتیجه‌گیری تشکیل شده‌اند. مطالعات مختلف نشان داده‌اند که هر یک از این بخش‌ها از الگوها و ساختارهای نوشتاری ویژه‌ای پیروی می‌کنند. بر همین اساس، مدل‌های متعددی برای تحلیل این ساختارها توسعه یافته‌اند تا نحوۀ سازمان‌دهی و هدف‌گذاری محتوای هر بخش به‌درستی شناسایی شود. در بخش چکیده، مدل «پنج‌حرکتی» (2002) Samraj یکی از مدل‌های پرکاربرد است که شامل حرکت‌های: ۱. معرفی زمینۀ تحقیق، ۲. بیان هدف، ۳. توصیف روش، ۴. ارائۀ یافته‌ها و ۵. نتیجه‌گیری است. در بخش مقدمه، مدل معروف CARS (Create A Research Space) از Swales (1990; 2004) است. این مدل، ساختار مقدمه را به سه حرکت اصلی تقسیم می‌کند: ۱. ایجاد زمینه (با معرفی موضوع کلی و مروری بر پیشینه)، ۲. معرفی خلأ پژوهشی یا چالش موجود و ۳. پر کردن خلأ با ارائۀ هدف تحقیق، پرسش‌ها یا فرضیه‌ها. در بخش بحث نیز، (2002) Peacock مدلی را برای تحلیل این بخش ارائه کرده است که نشان می‌دهد نویسندگان چگونه از راهبردهایی همچون ارجاع به نتایج، ارائۀ تفسیر و ارزیابی اهمیت یافته‌ها استفاده می‌کنند تا استدلال علمی خود را تقویت کنند. برخلاف سایر بخش‌های مقالات پژوهشی، مدل‌های محدودی برای بخش نتیجه‌گیری ارائه شده است. این کمبود ممکن است ناشی از نبود تمایز روشن، بین بخش‌های بحث و نتیجه‌گیری باشد؛ چرا که در برخی مقالات این دو بخش تحت یک عنوان مشترک ارائه می‌شوند. تفاوت بین این دو بخش عمدتاً به سنت‌های خاص رشته‌ها و مجلات بستگی دارد (بانتون، ۲۰۰۵). بخش بحث معمولاً بر یافته‌ها، تفسیر و توضیح نتایج خاص متمرکز است؛ در حالی که بخش نتیجه‌گیری بیشتر به برجسته‌سازی نتایج کلی، ارزیابی کلی پژوهش،

پیشنهاد تحقیقات آینده و بیان پیامدهای آموزشی اختصاص دارد (یانگ و آلیسون، ۲۰۰۳). یانگ و آلیسون (۲۰۰۳) در یک مطالعه، حرکات و گام‌های مشاهده شده در این بخش را به این ترتیب دسته‌بندی کردند: حرکت اول: خلاصه‌سازی مطالعه (مرور روش‌ها، یافته‌ها و ادعاها با ارجاع به تحقیقات پیشین)، حرکت دوم: ارزیابی مطالعه (اشاره به اهمیت یا مزیت مطالعه، اشاره به محدودیت‌های پژوهش، ارزیابی روش‌شناسی)، حرکت سوم: استنتاج از تحقیق (پیشنهاد انجام تحقیقات بیشتر، ارائه پیامدهای آموزشی). در این پژوهش، یافته‌های به‌دست آمده از تحلیل محتوای بخش‌های نتیجه‌گیری مقالات منتخب در حوزۀ هنر ارائه می‌شود. تحلیل‌ها بر مبنای چارچوب مفهومی یانگ و آلیسون (۲۰۰۳) و در راستای اهداف و سؤالات پژوهش انجام گرفته است. با توجه به هدف اصلی این مطالعه که بررسی ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات است، مقالات منتخب با دقت مورد بررسی قرار گرفتند تا الگوی نوشتاری این بخش استخراج و تحلیل ساختاری آن‌ها مطابق با مؤلفه‌های مدل یاد شده انجام شود.

شناسایی الگوهای نوشتاری رایج در بخش نتیجه‌گیری مقالات هنر

با بررسی بخش نتیجه‌گیری ۵۰ مقاله حوزۀ هنر ۹ الگوی نوشتاری شناسایی شد و نشان داده شد که نویسندگان حوزۀ هنر هنگام نگارش بخش نتیجه‌گیری از الگوی مشخص و سخت‌گیرانه‌ای استفاده نمی‌کنند و مقالات خود را متناسب با نیازهای پژوهشی‌شان یا سیاست‌های نشریۀ منتشر کننده تنظیم می‌کنند؛ بنابراین یافته‌ها حاکی از آن است که تنوع در ساختار نوشتاری مقالات هنر نسبتاً بالاست. در حالی که در پژوهش حاضر، ۹ ساختار نوشتاری متمایز در میان ۵۰ مقاله شناسایی شد که نشان‌دهندۀ تنوع بالا و نبود الگوی تثبیت شده در حوزۀ هنر است، در جدول ۲ الگوهای نوشتاری یافت شده بر اساس حرکت‌های مدل یانگ و الیسون (خلاصه‌سازی، ارزیابی و استنتاج پژوهش) تنظیم و ارائه می‌شود.

جدول ۲. ساختارهای نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات هنر بر اساس مدل یانگ و الیسون. منبع: نگارندگان.

ردیف	ساختار نوشتاری	تعداد مقالات
۱	ارزیابی- خلاصه- استنتاج	۱۵
۲	خلاصه- استنتاج	۹
۳	خلاصه- ارزیابی- استنتاج	۹
۴	خلاصه- ارزیابی- خلاصه- استنتاج	۳
۵	ارزیابی- خلاصه	۲
۶	ارزیابی- استنتاج	۷
۷	ارزیابی- استنتاج- خلاصه	۲
۸	ارزیابی- خلاصه- استنتاج- خلاصه- استنتاج	۱
۹	ارزیابی- خلاصه- ارزیابی- خلاصه- استنتاج	۱

جدول نشان می‌دهد که بخش نتیجه‌گیری در تمامی مقالات بررسی شده با الگوی آغازین یکسانی نوشته نشده‌اند. اگرچه بیش از نیمی از مقالات با حرکت «ارزیابی پژوهش» آغاز شده‌اند؛ اما ۲۰ مقاله نیز مطابق با مدل پیشنهادی، نگارش خود را با حرکت «خلاصه‌سازی پژوهش» شروع کرده‌اند. علاوه بر این، در ۱۸ مقاله تنها دو حرکت از سه حرکت اصلی مدل یانگ و آلیسون مورد استفاده قرار گرفته‌اند. یافته‌ها حاکی از آن است که بخش قابل‌توجهی از

مقالات مورد بررسی، از ساختاری خطی در تنظیم نتیجه‌گیری پیروی کرده‌اند؛ به این معنا که حرکات سه‌گانه مدل یانگ و آلیسون (یعنی: خلاصه‌سازی، ارزیابی و استنتاج) به‌صورت یک‌بار و به ترتیب مشخص در متن ظاهر شده‌اند. در مقابل، تنها در ۵ مقاله، ساختار نتیجه‌گیری به‌صورت چرخه‌ای یا تکرارشونده مشاهده شد؛ در این ساختار، حرکات گفتمانی به‌شکل غیرخطی و چندباره در متن تکرار شده‌اند. از جمله الگوهای به‌کار رفته در این مقالات می‌توان به ساختارهایی مانند: «خلاصه- ارزیابی- خلاصه- استنتاج»، «ارزیابی- خلاصه- استنتاج- خلاصه- استنتاج» و «ارزیابی- خلاصه- ارزیابی- خلاصه- استنتاج» اشاره کرد. این نوع ساختار نشان می‌دهد که برخی نویسندگان ترجیح داده‌اند به‌جای ارائهٔ نتیجه‌گیری به‌صورت یک‌مرحله‌ای و نهایی، چندین‌بار به تحلیل یافته‌ها بازگردند و آن‌ها را مجدداً ارزیابی و برجسته کنند. به‌ویژه، حرکت «خلاصه‌سازی پژوهش» بیشترین گرایش به تکرار را داشته است؛ موضوعی که با نتایج مطالعه یانگ و آلیسون (۲۰۰۳) نیز همخوانی دارد. در تحقیق آنان نیز مشخص شد که خلاصه‌سازی، چرخه‌ای‌ترین حرکت در بخش نتیجه‌گیری محسوب می‌شود. در این مطالعه نیز همین حرکت در مقالات حوزهٔ هنر چندین‌بار تکرار شده و نقش مهمی در نتیجه‌گیری ایفا کرده است. با اینکه مدل یانگ و آلیسون ساختاری نسبتاً خطی را برای بخش نتیجه‌گیری پیشنهاد می‌دهد که در این پژوهش هم مشهود بود.

بررسی وقوع حرکت‌های بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ هنر

همان‌گونه که گفته شد مدل یانگ و الیسون شامل ۳ حرکت و ۵ گام است (جدول ۱). در این بخش از پژوهش فراوانی وقوع این حرکات و گام‌ها در مقالات حوزهٔ هنر مورد بررسی قرار می‌گیرد تا جایگاه ساختاری حرکات به‌عنوان بخش الزامی یا اختیاری در این مقالات مشخص شود. الزامی یا اختیاری بودن هر حرکت در این پژوهش بر اساس رویکرد سویلز تعیین شده است. به‌گونه‌ای که وی پیشنهاد می‌کند هر حرکتی که در بیش از ۵۰ درصد نمونه‌ها ظاهر شود، به‌عنوان «الزامی» و در غیر این صورت «اختیاری» در نظر گرفته شود (Swales, 1990). توزیع حرکات بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ هنر در جدول ۳ ارائه شده است.

جدول۳. فراوانی حرکت‌ها و گام‌های مشاهده شده در بخش نتیجه‌گیری مقالات هنر. منبع: نگارندگان.

مؤلفه و زیرمؤلفه‌های ساختاری	مقالات حوزهٔ هنر	
	تعداد	درصد
حرکت اول خلاصه‌سازی پژوهش	۵۰	۱۰۰
حرکت دوم ارزیابی پژوهش	۴۱	۸۲
گام اول بیان اهمیت یا مزایا	۳۶	۷۲
گام دوم اشاره به محدودیت‌ها	۳	۶
گام سوم ارزیابی روش‌شناسی	۷	۱۴
حرکت سوم استنتاج از پژوهش	۴۸	۹۶
گام اول پیشنهاد پژوهش‌های بیشتر	۵	۱۰
گام دوم کاربردهای عملی و پیام آموزشی پژوهش	۴۸	۹۶

جدول ۳ نشان می‌دهد که حرکت «خلاصه‌سازی پژوهش» در تمامی مقالات (۱۰۰%) مشاهده و به‌عنوان مؤلفهٔ الزامی در ساختار نوشتاری بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ هنر در نظر گرفته می‌شود. همچنین دیده شد که

حرکت «استنتاج از پژوهش» هم با فراوانی ۹۶ درصد حضور و حرکت دوم یعنی «ارزیابی پژوهش» با ۸۲ درصد فراوانی، در زمرهٔ حرکات الزامی هستند. همان‌طور که دیده می‌شود در جایی که نویسندگان دست به ارزیابی پژوهش می‌زنند بیشتر به بیان اهمیت یا مزایای پژوهش (۷۲ درصد) می‌پردازند و به‌صورت بسیار کم‌رنگ به محدودیت‌های پژوهش (۶ درصد) اشاره می‌کنند. در مورد «استنتاج از پژوهش» هم باید گفت با وجود اینکه در همهٔ مقالات این حرکت دیده شد؛ ولی بررسی گام‌های آن نشان از این دارد که تمایلات نویسندگان در به‌کاربردن آن‌ها متفاوت است؛ به‌طوری که گام «کاربردهای عملی و پیام‌های آموزشی» با حضور پر رنگ ۹۶ درصدی دیده شد و «پیشنهادهای پژوهش» تنها در ۵ مقاله به‌کار رفته است. با توجه به یافته‌ها، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگرچه هر سه حرکت اصلی مدل یانگ و آلیسون در بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ هنر تا حدودی حضور دارند؛ اما گام‌هایی همچون «بیان محدودیت‌ها» و «پیشنهاد پژوهش‌های آتی» که بر نگاه انتقادی و آینده‌محور تأکید دارند، کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این کم‌توجهی، ممکن است بر شفافیت فرآیند پژوهش و میزان بهره‌برداری از نتایج آن در مطالعات بعدی اثرگذار باشد.

بررسی و تحلیل روابط بین حرکت و گام‌های بخش نتیجه‌گیری مقالات هنر

۱. حرکت اول خلاصه‌سازی تحقیق: این حرکت که هدفش ارائه خلاصه‌ای جامع از پژوهش است، تأکید ویژه‌ای بر یافته‌ها دارد. در این بخش، نویسندگان به‌مرور کلی پژوهش می‌پردازند که نه تنها یافته‌ها بلکه اهداف و ارجاعات به مطالعات پیشین نیز شامل می‌شود. معمولاً این حرکت در ابتدای بخش نتیجه‌گیری قرار می‌گیرد و به‌راحتی قابل شناسایی است. این حرکت تقریباً در تمامی بخش‌های نتیجه‌گیری مقالات مورد بررسی، حضور داشت و بیشترین حجم نوشتاری را در مقایسه با سایر حرکات به‌خود اختصاص داده بود. در بررسی مقالات هنر دیده شد که حرکت خلاصه‌سازی به بازگویی کلی یافته‌ها محدود می‌شود و نویسندگان دربارهٔ اهداف پژوهش یا ارتباط با مطالعات پیشین توضیحات گسترده‌ای ارائه نمی‌دهند. این الگو نشان داد نویسندگان این حوزه تمایل دارند تمرکز اصلی نتیجه‌گیری را بر گزارش یافته‌ها قرار دهند، بی‌آنکه توجه کافی به ارجاع به پیشینهٔ پژوهش داشته باشند. در حالی که پژوهش‌های حوزهٔ هنر نگاهی فشرده و گزارش‌گونه به این حرکت دارند. حرکت اول در بخش نتیجه‌گیری مقالات هنری عمدتاً با رویکردی توصیفی و خلاصه‌نگر ارائه می‌شود و به‌ندرت به عناصر تحلیلی یا پیوندهای بینامتنی پرداخته می‌شود. این ویژگی را می‌توان بازتابی از سبک نگارش رایج در این حوزه یا نتیجه تفاوت‌های موجود در سنت‌های گفتمانی رشته‌ای دانست.

۲. حرکت دوم ارزیابی پژوهش: این حرکت با هدف ارائهٔ نگاهی تحلیلی و تأمل‌برانگیز نسبت به پژوهش انجام شده است که شامل سه گام: بیان اهمیت یا مزایای پژوهش، اشاره به محدودیت‌ها و ارزیابی روش‌شناسی است. این حرکت یکی از مهم‌ترین عناصر کلیدی در بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی به‌شمار می‌رود؛ زیرا به نویسندگان این امکان را می‌دهد که ضمن تأکید بر ارزش و کارآمدی پژوهش خود، به بازتاب مسئولانه و صادقانه نسبت به نقاط قوت و ضعف آن نیز بپردازند. نگاهی به الگوی توزیع این حرکت در میان مقالات حوزهٔ هنر نشان می‌دهد که بیش از ۸۲ درصد از این مقالات به نوعی از حرکت دوم، یعنی ارزیابی پژوهش بهره گرفته‌اند که بیانگر حضور نسبتاً تثبیت شده و قابل‌توجه این حرکت در ساختار نتیجه‌گیری مقالات این حوزه است. چنین روندی نشان می‌دهد که نویسندگان حوزهٔ هنر، هرچند با شیوه‌های متفاوتی به این حرکت پرداخته‌اند؛ اما به‌طور کلی کوشیده‌اند ارزش علمی پژوهش خود را نیز در پایان کار برجسته سازند. با توجه به‌حضور قابل توجه حرکت ارزیابی

پژوهش در مقالات حوزۀ هنر، در ادامه به تحلیل و بررسی نحوه پرداخت نویسندگان به سه گام این حرکت - شامل تبیین مزایا، اشاره به کاستی‌ها و ارزیابی روش‌شناختی- پرداخته می‌شود تا میزان تمرکز بر جنبه‌های مختلف این حرکت مشخص گردد.

۲- ۱. گام اول بیان اهمیت: این گام با هدف برجسته‌سازی موضوع یا مزایای پژوهش نگارش می‌شود. نویسندگان غالباً با بهره‌گیری از واژگانی با بار مثبت، تلاش می‌کنند اهمیت پژوهش خود را نشان دهند. تحلیل مقالات نشان داد که بیش از نیمی از نویسندگان مقالات هنری در بخش نتیجه‌گیری خود به بیان اهمیت یا مزایای پژوهش پرداخته‌اند. این میزان از توجه، گویای آن است که این گام، در میان نویسندگان این حوزه از جایگاه نسبتاً تثبیت شده‌ای برخوردار است و به‌عنوان یکی از شیوه‌های رایج برای تقویت اعتبار پژوهش تلقی می‌شود. چنین رویکردی می‌تواند نشان‌دهندۀ این باشد که پژوهشگران از ضرورت تبیین ارزش افزوده تحقیقات در عرصۀ هنر آگاه هستند. یکی از نکات جالب یافته‌ها این است که نویسندگان حوزۀ هنر معمولاً بخش نتیجه‌گیری را با تأکید بر اهمیت موضوع آغاز می‌کنند. آن‌ها ابتدا با برجسته کردن ارزش و ضرورت موضوع پژوهش، توجه خواننده را جلب کرده و سپس به خلاصه‌سازی نتایج می‌پردازند. این روند نشان می‌دهد که بیان اهمیت موضوع، نه تنها گامی کلیدی در ساختار نتیجه‌گیری است؛ بلکه نقش میانجی دارد و زمینه را برای پرداختن به پیامدها و کاربردهای عملی یافته‌ها فراهم می‌سازد.

۲- ۲. گام دوم اشاره به محدودیت‌ها: اشاره به محدودیت‌های پژوهش که نشان‌دهندۀ صداقت علمی پژوهشگر است، کمک می‌کند تا میزان اعتبار یافته‌ها و حدود تعمیم‌پذیری آن‌ها بالا رود و همچنین فرصتی ایجاد کند تا نویسنده محدودۀ تأثیرگذاری پژوهش خود را روشن کند و زمینه‌ای برای پژوهش‌های بعدی فراهم نماید. با این حال، بررسی مقالات حوزۀ هنر نشان می‌دهد که اشاره به محدودیت‌ها در نتیجه‌گیری، چندان رایج نیست و تنها در سه مورد از مقالات تحلیل شده، نویسندگان به‌طور مستقیم به محدودیت‌های پژوهش خود پرداخته‌اند. این تعداد کم، نشان‌دهندۀ نوعی رویکرد غالب در میان پژوهشگران هنر است؛ رویکردی که در آن نویسندگان تمایل به تمرکز بر نقاط قوت و برجسته‌سازی دستاوردهای پژوهش دارند و کاستی‌ها یا مرزهای پژوهش خود را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند. شاید بتوان گفت که این گرایش محتاطانه ناشی از نگرانی نسبت به کم شدن اعتبار یا اثرگذاری پژوهش در نگاه داوران و خوانندگان باشد؛ نوعی محافظه‌کاری ناگفته که در نوشتار علمی این حوزه قابل‌مشاهده است. از سوی دیگر، می‌توان دلیل این کم‌توجهی را در ماهیت توصیفی و تفسیری و نه روش‌های سخت‌گیرانه و تجربی پژوهش‌های این حوزه دانست. همین ویژگی موجب کاهش تمایل به ارزیابی انتقادی در پژوهش می‌شود. یافته‌های این پژوهش در خصوص گام دوم، با نتایج شماری از مطالعات پیشین هم‌راستا است. برای نمونه، مورالس (۲۰۱۲) نشان داد که بیان محدودیت‌ها در مقالات ژاپنی و فیلیپینی حوزه‌های علوم انسانی به‌ندرت دیده می‌شود؛ همین‌طور عادل و قربانی مقدم (۲۰۱۵) نیز نشان دادند که این گام در مقالات ادبیات فارسی کمتر دیده می‌شوند. با این حال، مدل یانگ و الیسون (۲۰۰۳) نیز بر این نکته تأکید دارد که بیان محدودیت‌ها حرکتی اختیاری در ساختار نتیجه‌گیری است که بسته به نوع رشته، سبک نوشتار و اهداف نویسنده، ممکن است مورد استفاده قرار گیرد یا حذف شود؛ دیدگاهی که یافته‌های این مطالعه را نیز تأیید می‌کند.

۲-۳. گام سوم ارزیابی روش‌شناسی: در این گام، نویسندگان به بررسی روش پژوهش خود پرداخته و تلاش می‌کنند تا نشان دهند که این روش تا چه اندازه با اهداف تحقیق هم‌راستا بوده است. اغلب تلاش می‌کنند با برجسته‌سازی نقاط قوتی مانند انتخاب سنجیدۀ روش، هماهنگی آن با مسئله پژوهش و نظم ساختاری مراحل

انجام کار، اعتبار روش‌شناختی پژوهش خود را تقویت کنند و در مواردی هم به محدودیت‌هایی مانند حجم نمونه یا ابزار جمع‌آوری داده‌ها اشاره می‌کنند. بر اساس یافته‌های این پژوهش، ارزیابی روش‌شناسی پس از تأکید بر اهمیت موضوع، بیشترین بسامد را در میان اجزای بخش دوم به‌خود اختصاص داده و در هفت مورد از مقالات حوزۀ هنر مشاهده شد. نکتۀ جالب اینکه نویسندگان این حوزه معمولاً برای بیان این قسمت از زمان حال استفاده می‌کنند که بر ارزیابی مستقیم روش‌شناسی تأکید دارد. مثال «دریکسو پیش‌متن کلامی منتظم و در سوی دیگر آثار حجمی منتزع به‌عنوان بیش‌متن مورد خوانش قرار گرفت. پس از بررسی هر نظام نشانه‌ای با کشف روابط ترامتنی به نقاط اشتراک و افتراق شخصیت فرهاد در متن کلامی و متون تصویری پرداخته شد. با تحلیل مضامین و تفکیک نشانه‌های آشکار و پنهان از لایه‌های دو متن کلامی و تصویری و ارتباط میان متون مشخص شد». این نتایج با مطالعه آمنوای و واناروک (۲۰۱۳) که در تحلیل مقالات تایلندی به‌حضور کم‌رنگ این گام اشاره کرده‌اند، هم‌راستا است. در مقابل، اسلام و محمود (۲۰۱۴) در بررسی مقالات علوم طبیعی و اجتماعی نشان دادند که ارزیابی روش‌شناسی در این حوزه‌ها جایگاه مهم‌تری دارد و به‌شکلی روشن‌تر و تحلیلی‌تر مطرح می‌شود.

۳. حرکت سوم استنتاج از پژوهش: این حرکت، از عناصر اصلی و تعیین‌کننده در ساختار نتیجه‌گیری پژوهش‌های علمی به‌شمار می‌رود؛ چون در این بخش پژوهشگر فراتر از توصیف و تحلیل داده‌ها، به تبیین پیامدهای نظری و عملی پژوهش خود می‌پردازد. در این بخش، پژوهشگر در تلاش است تا نشان دهد چگونه مطالعه‌اش افق‌های تازه‌ای در دانش گشوده، نگاه نوینی به مسئله ایجاد کرده و زمینه‌ساز پیشنهادهای عملی برای مسائل واقعی شده است. این حرکت معمولاً شامل دو گام، پیشنهادهایی برای انجام پژوهش‌های آینده و تبیین کاربردهای عملی و پیام‌های آموزشی حاصل از پژوهش است. در این مرحله، پژوهشگران با تأکید بر قابلیت‌های عملی پژوهش، تلاش می‌کنند یافته‌ها را به زمینه‌های کاربردی و ملموس مرتبط سازند. تحلیل مقالات مورد بررسی در این پژوهش نشان می‌دهد که این حرکت در حوزۀ هنر، حضوری رایج و نسبتاً پررنگ دارد. نویسندگان این حوزه معمولاً به‌صورت غیرمستقیم، سعی دارند پیام‌های عملی و آموزشی پژوهش خود را به خواننده منتقل کنند؛ به‌نظر می‌رسد نویسنده، ترجیح می‌دهد مخاطب را به مشارکت فکری فراخواند تا معنا و کاربرد نتایج را از دل متن بیرون بکشد.

۳- ۱. گام اول پیشنهاد پژوهش‌های بیشتر: یکی از اهداف اصلی این گام، جلب توجه به خلأها یا سؤالاتی است که پژوهش حاضر به آن‌ها نپرداخته یا تنها بخشی از آن را روشن کرده است. از طریق این گام، نویسنده تلاش می‌کند زمینه‌هایی را که همچنان نیازمند بررسی هستند، مشخص کند و مسیرهایی را برای پژوهش‌های آینده ترسیم نماید. در مدل یانگ و آلیسون نیز، این گام به‌عنوان حرکتی راهبردی در امتداد مسیر علمی تعریف شده است؛ این گام نقشی کلیدی در ایجاد ارتباط بین نتایج فعلی پژوهش و زمینه‌های تحقیقاتی بالقوه و در حال توسعه ایفا می‌کند. با این حال، تحلیل مقالات حوزۀ هنر نشان می‌دهد که این گام کمترین بسامد را در میان گام‌های حرکت سوم داشته است. عدم توجه کافی یا نبود این بخش می‌تواند نشان‌دهندۀ آن باشد که پژوهشگران این حوزه یا از اهمیت نقش راهبردی این بخش آگاهی کافی ندارند، یا آن را ضرورتی برای ساختار پژوهش خود نمی‌دانند. یافته‌های پژوهش حاضر حاکی از آن است که در مقالات حوزۀ هنر این گام کمتر مورد توجه قرار گرفته و غالباً نادیده گرفته می‌شود که می‌تواند ناشی از کمبود فضای رقابتی و آگاهی ناکافی نسبت به اهمیت این بخش باشد. این دیدگاه تا حدودی با نتایج آمنوای و واناروک (۲۰۱۳) و اسلم و محمود (۲۰۱۴) در تضاد است؛ زیرا این

منابع تأکید می‌کنند که ارائهٔ پیشنهادهای آتی یکی از بخش‌های ضروری و سازنده در نتیجه‌گیری پژوهش‌هاست که می‌بایست به آن توجه ویژه‌ای شود.

۳-۲. گام دوم کاربردهای عملی و پیام آموزشی پژوهش: در این مرحله، نویسندگان به بیان ابعاد کاربردی پژوهش خود می‌پردازند و می‌کوشند ارتباط میان یافته‌ها و زمینه‌های عملی یا حرفه‌ای را تبیین کنند. هدف این گام، برجسته‌سازی پیوند میان نتایج پژوهش و حوزه‌های کاربردی است، به‌گونه‌ای که نشان دهد یافته‌ها چگونه می‌توانند در موقعیت‌های حرفه‌ای یا آموزشی مورد استفاده قرار گیرند. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که این بخش با فراوانی ۹۶% در مقالات تحلیل شدهٔ حوزهٔ هنر حضور دارد؛ آماری که بیانگر جایگاه برجسته کاربردهای پژوهشی در نتیجه‌گیری مقالات این رشته است. نویسندگان در این گام اغلب با استفاده از واژگانی چون «مفهوم»، «کاربرد»، «کمک» و «ارزش»، تلاش می‌کنند بر جنبه‌های عملی و پیامدهای قابل استفاده پژوهش خود تأکید کنند. مثال «به دیگر سخن، فرم معنادار (فرمِ آنِ ماحصل در مفهوم عام و جهان‌شمول آن) و احساس زیبایی‌شناختی (تفسیر ادراکی محتوای اثر هنری در ذهن مخاطب) دو چیز منفک از یکدیگر نیستند. بلکه باید به این دو مفهوم در یک کلیت واحد به‌عنوان دو روی یک سکه نگریست زیرا هردو به یک زیبایی ناب و جهان‌شمول اشاره می‌کنند و بنابراین این دو مفهوم را نباید در رابطه‌ای علت و معلولی نسبت به یکدیگر تبیین کرد». با این حال، یافته‌ها نشان می‌دهد که مقالات هنر بیشتر بر انتقال پیام‌های آموزشی تأکید دارند تا ارائه کاربردهای عملی و مستقیم، به‌عبارت دیگر، پیام‌های آموزشی و مفهومی در این مقالات غالب است و کاربردهای عملی کمتری در نتیجه‌گیری دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

بررسی ساختارهای نوشتاری نتیجه‌گیری مقالات نشان می‌دهد که برخلاف حوزه‌های علمی- تجربی، نویسندگان هنری به‌جای پایبندی به الگوهای تثبیت شده، رویکردی منعطف و شخصی‌سازی شده اتخاذ می‌کنند. شناسایی ۹ الگوی ساختاری متمایز در میان ۵۰ مقاله، حاکی از آن است که نتیجه‌گیری در این متون، تابع قواعد سخت‌گیرانه و یک‌نواخت نیست؛ بلکه بازتابی از تنوع سبک‌های نگارشی، اولویت‌های مفهومی و حتی هویت گفتمانی نویسندگان است. اگرچه ساختار خطی، یعنی چینش یک‌بارهٔ حرکات سه‌گانه، در اغلب مقالات غالب است؛ اما در معدودی از آن‌ها شکل چرخه‌ای و تکرارشونده‌ای از سازمان‌دهی مشاهده می‌شود که در آن حرکاتی مانند «خلاصه‌سازی» یا «ارزیابی» چندبار بازمی‌گردند و در قالبی گفت‌وگومحور و لایه‌به‌لایه تکرار می‌شوند. چنین تنوعی در ساختار نوشتاری را می‌توان نشانه‌ای از ماهیت تفسیری، تأمل‌محور مقالات حوزهٔ هنر دانست؛ در تحلیل ساختار بخش نتیجه‌گیری مقالات حوزهٔ هنر، الگوی خاصی از کارکرد حرکات نوشتاری نمایان شد. حرکت اول، یعنی خلاصه‌سازی پژوهش، اگرچه در تمامی مقالات حضوری ثابت و چشمگیر دارد و ستون اصلی بخش نتیجه‌گیری را شکل می‌دهد؛ اما شیوهٔ به‌کارگیری آن بیشتر به بازگویی ساده و گزارشی از یافته‌ها محدود شده است. درواقع، نویسندگان به‌جای استفاده از این بخش به‌عنوان فرصتی برای بازخوانی انتقادی و پیوند دادن نتایج با پرسش‌های اصلی تحقیق یا بافت پیشینهٔ علمی، بیشتر بر بازنشر داده‌ها و مشاهدات تمرکز کرده‌اند. این رویکرد، هرچند باعث شفافیت در انتقال اطلاعات می‌شود؛ اما ظرفیت بالقوهٔ این حرکت برای ایجاد انسجام مفهومی و تقویت استدلال علمی را تا حدی بلااستفاده می‌گذارد. حرکت دوم، یعنی «ارزیابی پژوهش»، اگرچه از نظر بسامد به اندازهٔ «خلاصه‌سازی» رایج نیست؛ اما به‌نوعی جایگاهی پایدار در بیشتر مقالات حوزهٔ هنر پیدا کرده است. این

امر نشان می‌دهد که نویسندگان تمایل دارند در پایان مقاله، با تأکید بر دستاوردها و اهمیت علمی پژوهش، اثرگذاری آن را برای مخاطب پررنگ‌تر سازند. با این حال، تحلیل دقیق‌تر اجزای این حرکت نشان‌دهندۀ وجود نوعی ناهماهنگی است: پژوهشگران معمولاً بر بیان اهمیت یا مزایای مطالعۀ خود تمرکز دارند و این بخش را پررنگ می‌سازند؛ اما به‌ندرت به‌گام‌هایی مانند شفاف‌سازی محدودیت‌ها یا ارزیابی روش‌شناسی، می‌پردازند. این گرایش می‌تواند ناشی از ملاحظات فرهنگی، نگرش‌های رایج در جامعۀ علمی هنر، یا حتی راهبردهای بلاغی برای حفظ تصویر مثبت از پژوهش باشد. در حرکت سوم، یعنی استنتاج از پژوهش، هرچند حضور این بخش در بیشتر مقالات چشمگیر است؛ اما توزیع درونی گام‌ها نشان‌دهندۀ یک عدم توازن قابل‌توجه است. نویسندگان حوزۀ هنر اغلب با تأکید بر کاربردهای عملی و پیام‌های آموزشی، یافته‌های خود را به‌گونه‌ای بازتولید می‌کنند که با نیازهای آموزشی، فعالیت‌های خلاقانه یا رویکردهای عملی پیوند بخورد. این رویکرد، بیانگر تمایل به نشان‌دادن کارکرد اجتماعی و عملی پژوهش است. با این حال، گام «پیشنهاد پژوهش‌های آتی» حضوری کم‌رنگ دارد که می‌تواند نشان‌دهندۀ کم‌توجهی به پیوند نتایج به مسیرهای آینده و حفظ تداوم جریان تولید دانش باشد. چنین خلأیی ممکن است موجب شود که پژوهش‌ها بیشتر در سطح پاسخ به نیازهای فوری و کوتاه‌مدت باقی بمانند و کمتر به سازمان‌دهی راهبردی و ایجاد جریان پایدار در توسعۀ دانش هنری منجر شوند. در مجموع، این الگوی نگارشی، نشان‌دهندۀ سنت گفتمانی منحصربه‌فرد حوزۀ هنر است که بر تفسیر، بازاندیشی و بیان شهودی تأکید دارد؛ با این حال، کم‌توجهی نسبی به عناصر انتقادی و آینده‌نگر ممکن است مانع شکل‌گیری انسجام ساختاری، تعمیم‌پذیری یافته‌ها و اتصال آن‌ها به پژوهش‌های بعدی شود.

مشارکت‌های نویسنده

این مقاله حاصل همکاری مشترک هردو نویسنده است. نویسندگان در نگارش بخش‌های مختلف، بررسی یافته‌ها، تحلیل نتایج و تأیید نهایی مقاله مشارکت داشته‌اند.

تقدیر و تشکر

نویسندگان این مقاله بر خود لازم می دانند تا از دکتر منصور کلاه‌کج دانشیار دانشکده هنر دانشگاه شهید چمران اهواز که در مرحله کدگذاری داده‌ها همکاری داشته است صمیمانه قدردانی و تشکر می‌نمایند.

تضاد منافع

نویسنده (نویسندگان) هیچ تضاد منافع احتمالی پیرامون تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله را اعلام نکردند.

منابع مالی

نویسنده (نویسندگان) هیچ گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکردند.

پی‌نوشت‌ها

1. Yang, & Allison
2. Swales
3. Mahzari & Maftoon
4. Peacock
5. Gao & Pramoolsook
6. Amnuai& Wannaruk
7. Adel& Ghorbani Moghadam
8. Morales
9. Aslam & Mehmood
10. Bunton
11. Zare & Naseri

منابع

- عبداله‌پور، الهام و کلاه‌کج، منصور. (۱۴۰۳). بررسی مقالات حوزهٔ هنر با تأکید بر روش‌شناسی پژوهش آن‌ها. *مطالعات کتابداری و علم اطلاعات*، ۱۶(۱)، ۹۵-۱۱۲. doi: 10.22055/slis.2022.37799.1846

- Adel, S. M. R., & Ghorbani Moghadam, R. (2015). A comparison of moves in conclusion sections of research articles in psychology, Persian literature and applied linguistics. *Teaching English Language*, 9(2), 167-191.

- Amnuai, W., & Wannaruk, A. (2013). A Move-Based Analysis of the Conclusion Sections of Research Articles Published in International and Thai Journals. *3L: Southeast Asian Journal of English Language Studies*, 19(2).

- Aslam, I., & Mehmood, A. (2014). Genre analysis of conclusion sections of Pakistani research articles in natural and social sciences. *Genre*, 4(22).

- Bunton, D. (2005). The structure of PhD conclusion chapters. *Journal of English for Academic Purposes*, 4(3), 207-224. https://doi.org/10.1016/j.jeap.2005.03.004

- Gao, S., & Pramoolsook, I. (2021). Move-step structure of the results and discussion section of electronic engineering research articles written by Chinese and Thai researchers. *Journal of Teaching English for Specific and Academic Purposes*, 725-739.

- Mahzari, A & Maftoon, P. (2007). A contrastive study of the introduction section of English and Persian medical research articles. *Iranian Journal of Language Studies (IJLS)*, 1(3), 201Ğ214.

- Morales, R. C. (2012). Conclusions in research articles: A Filipino-Japanese contrastive rhetoric study. *Philippines ESL Journal*, 8, 83-95. https://doi.org/10.13140/RG.2.1.4699.7921

- Peacock, M. (2002). Communicative moves in the discussion section of research articles. *System*, 30(4), 479-497. https://doi.org/10.1016/S0346-251X(02)00050-7

- Peacock, M. (2011). The structure of the methods section in research articles across eight disciplines. *The Asian ESP Journal*, 7(2), 99-124.

- Samraj, B. (2002). Introductions in research articles: Variations across disciplines. *English for Specific Purposes*, 21(1), 1-17. https://doi.org/10.1016/S0889-4906(00)00023-5

- Swales, J. M. (1990). *Genre analysis: English in academic and research settings*. Cambridge University Press.

- Swales, J. M. (2004). *Research genres: Explorations and applications*. Cambridge University Press.

- Yang, R. & Allison, D. (2003). Research articles in applied linguistics: moving from results to conclusions. *English for Specific Purposes*, (22), 365-385.

- Zare, J., & Naseri, Z. S. (2023). Rhetorical Functions in English Review Articles' Conclusions. *Journal of Language Horizons*, 6(4), 27-50.